

بدست گرفتند ، هر یک از اعضای شوری بدلخواه خود دستور صادر می کرد و هر کدام هم بمحض ورود شاه به پایتخت مترصد احراز مقام صدارت بود . ملکه مادرشاه رئیس شوری شد و وی در آن وضع بسیار بفرنج خود را شخصی صاحب رأی و پرازنده نشان داد . صفاتی که در زنان شرقی نادر است . .

در این موقع در ایران دو دسته مهم بودند یکی جمعیت آذربایجانیها و دیگری طرفداران آصفالدوله . مادرشاه را باسانی متقاعد کردند که برکناری نفرت دسته دوم از همکاری با دولت خارج از امکان است پس علیا حضرت سران ایشان را دعوت کرد که در جلسات شوری حاضر شوند و در حل و فصل امور مملکت شرکت جویند . علیاحضرت رؤسا و نمایندگان گنجهای سیاسی خارجی را بحضور میبیدیرفت و در ضمن اظهار امتنان از طرف پسر خود برای حمایتی که از منظور او کرده بودند آمادگی خود را جهت توجه به اندرزهای دوستانه آنها اعلام میداشت . یکی از بانفوذترین نجبای ایران یعنی میرزا آقاخان وابسته بدسته . آصفالدوله بود که سابقاً مقام وزارت جنگ داشت ولی بتحریک حاجی میرزا آقاسی پس از آنکه او را زدند و مجروح کردند از تهران طرد شد . درین هنگام او بجلو یکی از دروازههای شهر آمد و از کاردار سفارت انگلیس تقاضا کرد که با او اجازه ورود بشهر بدهد . مادرشاه از بازگشت مرد مطرود استقبال کرد و خوش آمدی که مردم در حین عبور وی از بازار بمقصد قصر همایونی نشان دادند حاکی از این بود که یا او مورد علاقه اهالی می باشد و یا آنکه دسته آذربایجانی که وی یکی از مخالفان آنها بشمار میرفته مورد نفرت مردم اند .

انتشار خبر وفات شاه فقط در تهران موجب بی نظمی نشد ، جاده ها

از هر سمت کمینگاه دزدان گردید و در واقع ارتباط خارج با پایتخت غیر ممکن شد، سکنه چند شهر فرصت را مغتنم شمردند حکام جفا پیشه خود را بقتل رسانیدند. اصفهان هماهنگ با کرمان و شیراز و شهرهای دیگر صحنه تجاوزات غیر قانونی گشت، کشمکش بین پادگان و بعضی از سکنه اصفهان اتفاق افتاد که به قتل یکی از نواب حاکم انجامبر شده. محرکان این واقعه که در ملاء عام در مسجد زیر نظر حجة الاسلام صورت گرفت علی رغم مقامات رسمی آشکارا بکار خود ادامه دادند .

امام جمعه ابتداء در قزو نشانیدن طغیان تلاشی نمود ولی موقعیکه از وی استمداد کردند بیاری حاکم که قوای امدادی هم برای کمک او رسیده بودند برخاست، نفرات دولتی به شورشها حمله بردند و با مقاومت شدیدی که نموده بودند آنها را از شهر بیرون راندند .

شهر یزد نیز با انتشار خبر مرگ محمدشاه دچار اغتشاش شد حاکم که مردی سختگیر بود و محبوبیتی نداشت خود را از طرف قسمتی از اهالی که سردسته آشوبگران بودند محصور یافت و بعد از آنکه بیهوده کوشید که از محل اقامت خود دفاع نماید ناگزیر به ارگ شهر پناه برد. در آنجا وی و چند تن از همراهانش دچار قحطی آذوقه شدند ولی بوسیله چهار امریه نه فقط توانستند چند روزی استقامت نمایند بلکه موجب زحمت اهالی شهر نیز شدند . سرانجام گرسنگی آنها را و ادار کرد که به مذاکره پردازند و دربارۀ بعضی از امور با مردم توافق نمایند که به آنها آذوقه و مرکوب برای تغلیه محل بدهند ، اما بعضی اینکه آذوقه و وسایل وارد ارگ شد حاکم دروازهها را بست و از اجرای شرابطی که توافق کرده بود امتناع ورزید. شترها و قاطرها را برای تأمین خوراک نفرات کشتند و همراهان حاکم از اینکه با تردستی بیشتری

سکنه شهر را گول زده بودند فخر می کردند و از قرار معلوم هر دو طرف در نیرنگ، حریف یکدیگر بودند چون مدافعان ارگ متوجه شدند که در معامله اخیر تمام منفعت هم با طرف ایشان نبوده و در واقع مشاهده کردند نانی را که دریافت داشته اند زهرآلود می باشد و درصدد برآمدند این تجاوز نسبت به جان خود را با گلوله باران کردن شهر تلافی کنند و چون اهالی توپخانه نداشتند نتوانستند از عهده جواب برآیند. بعد از کشف این تقلب های متقابل جای تعجب است که باز مذاکره را آغاز کردند. چون ایرانی هر اندازه تجربه تقلب از ناحیه هموطنان خود داشته باشد در ترغیب او جهت ابراز اعتماد بعدی نسبت به همدیگر تأثیر نمی بخشد. توضیح این حقیقت خاص و انکار ناپذیر در مورد مزبور نیک آشکار است. حس خودخواهی در سیرت ایرانی قوی تر از خدعه و نیرنگ است ایرانی خیال میکند در میان تمام مخلوقات خداوندی به تنهایی آنقدر زبیرك است که میتواند سیرت کسانی را که با آنها سروکار دارد کشف نماید و مقاصد باطنی افرادی را که طرف اوست پیش بینی کند. بنابراین با وجود تجربه مکرر پیوسته آماده است که به قولها و امتناع ها و سوگندهای هموطنان خود اعتماد نماید. باری حاکم باب مذاکره مجدد را با اهل شهر افتتاح کرد و چون اظهارات او با گلوله های توپ توأم بود متوجه شد که سکنه شهر حاضر به تسلیم اند و موافقت که او بدون صدمه کنار برود. اما در همین حین مذاکرات، افرادی به کمک اورسیدند و توانست ارگ را ترك کند و در شهر ظاهر شود، چند نفری از آشوبگران را دستگیر کردند ولی پس از چندی فقط سران آنها را ازین بردند. وضع راهها در ولایت یزد بسیار خطرناک و مایه زحمت کلی جامعه بازرگانان آنجا شده بود در ظرف بالغ بر دو ماه هزاروپانصد رأس

حیوان باربر را با بار آنها در حین رفت و آمد به کرسی ولایت دزدیده یا توقیف کرده بودند و جای تعجب نبود که تجار رفته رفته شهادت کار را از دست دادند و آشکارا از ترك كشوری که در آنجا دارائی آنها از حداقل حمایت بهره‌مند بود گفتگویی کردند .

شهر قزوین چهارده سال زندان سیف‌الملک میرزا پسر ظل‌السلطان شد که مدعی تخت و تاج محمد شاه شده بود در این موقع امیرزاده ناگهان در رأس عده‌ای سوار درسی و شش میلی تهران ظاهر شد و نزد سران قبیله‌های سرگردان آن حدود اعلامیه‌ای فرستاد که زیر بیرق او جمع و مانع جلوس ناصرالدین شاه بشوند ولی یگانه بهره‌این مدعی فرومایه قدرت پادشاهی دستبرد مبلغ سه هزار و پانصد دوکا از پیک سیاسی سفارت روس بود. تفرات او زود تارومار شدند و خود او را هم طایفه افشار دستگیر کردند و طناب بسته به تهران منتقل ساختند .

ولی خطرناکترین مخالفی را که شاه جوان می‌باید از میان بر دارد چنانکه پیش‌بینی هم میشد فرزند دلاور اللهیارخان بود. چند تن از طرفدارانش در صحن مسجد متحصن شدند، نوکران والی خراسان که سخت بغیرت آمده بودند خواستند آنها را از اماکن مقدس بیرون کنند و گرنه ایشانرا بر مزار امام بقتل برسانند. این گفته‌های کفرآمیز احساسات مجتهدان و زایران را تحریک نمود و از مردم استمداد کردند که بقعه امام را از بی‌حرمتی مصون دارند. این تقاضا بی‌اثر نبود و سکنه مشهد سربازان بیدین را از آستانه بیرون راندند و از آن لحظه حامی سالار شدند و بعضی اطلاع از مرگ شاه، سردار مزبور در تصرف مشهد تأخیری نمود و والی را ناگزیر ساخت که به ارگ شهر پناه جوید .

در فاصله بین وفات محمدشاه و ورود پسرش به پایتخت شهر

تهران مرکز تحریکات و دسیسه‌های متضاد شد، خیلی از کسان پی‌درپی در تکاپو بودند و از هیچ اقدامی بوسیله افراد جاه طلب و فرومایه برای بیچارگی کسانی که ممکن بود مورد اعتماد شاه واقع شوند فروگذار نکردند. یکی از روحانیان، بنام نصرالله در این موقع رئیس دسته آذربایجانیها بود و چون وی تاحدی مورد اعتماد طرفداران آصف‌الدوله بود بسیاری از کسان گمان میکردند که متناسب‌ترین شخص برای اشغال مسند صدارت است ولی شاه وزیراعظم خود را انتخاب کرده بود. در ۱۲ اکتبر ۱۸۴۸ اعلیحضرت آشکارا به پایتخت ورود فرمود و نیمه شب همان روز بنام پادشاه ایران تاجگذاری کرد. ناصرالدین میرزا ارشد فرزندان محمدشاه مرحوم و مهدعلیا دختر قاسم خان قاجار مادرش بود. در این موقع سن وی شانزده سال بود و از لحاظ رشد قریحه و استعداد فکری چندان مزیتی نداشت ولی با فطانت بسیار مردی را از تبریز همراه آورد که صفات ضروری صدراعظمی ایران را کاملاً حائز بوده.

میرزاتقی‌خان که در این موقع مقام امیر نظامی یا فرماندهی قوای ایران را داشت مقام خود را کاملاً در سایه استعداد و خدمات خویش بدست آورده بود. وی بطور کلی جنساً شخصی غیر از هموطنان دیگر خود بود بلیساریوس بر رومیهای منحل پیش از آنچه امیر نظام بر هموطنانش که جانشین مدعیان "آخرین سرداران روسی" بودند فائق نیامده بود، رویهمرفته نمیتوان گفت نسل ایرانیان جدید عقیم شده چون توانسته است در دوران اخیر مردی نظیر امیر نظام بوجود آورد. فراهان نزدیک سلطان آباد عراق این سرافرازی را داشته که زادگاه وی باشد تا از میان تمام سیاستمداران و فرماندارانی که نامشان در تاریخ ایران آمده است مصداق تدقیق کسی مانند دیوژن و کاملاً سزاوار عنوان

«والا ترین مخلوق خدا» که مرد شریف باشد محسوب گردد .
پدر میرزا تقی خان در زندگی شغلی حقیر داشت و از پیشه آشپزی
بپایه مباشرت خانوادگی قائم مقام نخست وزیر محمدشاه رسید. پسر او
دراوان جوانی بخدمت فرمانده قوای ایران وارد شد و باتفاق فرمانده
مزبور در معیت هیاتی که بریاست خسرو میرزا بمناسبت قتل گریبایدف
به سن پترزبورگ فرستاده شده بودند عزیمت نمود. در بازگشت به ایران
که تنها مسافرت او به اروپا بود گماشته فرمانده قوا در مدارج اجتماعی
به ترقی نایل آمد و از کار نوکری به شغل میرزایی رسید سپس بدرجه
خانی ارتقا یافت و در موقع وفات ارباب خود وزیر لشکر آذربایجان شد
و بواسطه پیش آمد ناخوشی مشیرالدوله که نماینده مختار ایران در
مذاکرات ارضروم بود برای تسویه اختلافات بین ایران و ترکیه مأمور
گشت. میرزا تقی خان بعنوان نمایندگی از طرف ایران تعیین گردید و
گفته اند که در میان مأموران اعزامی ایران، ترکیه، روسیه و انگلستان
که در آن موقع به ارضروم رفته بودند وی از همه آنها جالبتر بشمار
میرفت و هیچ قابل مقایسه با دیگران نبود .
میرزا تقی خان در طی اقامت خویش در آن شهر فرصتی بدست
آورد که نتایج اجرای "تنظیمات" را در قلمرو سلطان مشاهده نماید.
در مراجعت به تهران باو دستور دادند باولیعهد که والی آذربایجان
شده بود به تبریز برود. باین ترتیب سهم عمده ای از امور حکومت
مهمترین ایالت ایران بعهده او افتاد. از تبریز وی همراه شاه جدید به تهران
رفت و در طی راه از طرف شاه مقام صدارت ایران باو تفویض گردید . گفته اند
در صحت آن اطمینان ندارم - میرزا تقی خان از سالهای جوانی گفته بود
که اگر تا نیمه عمر برسد تردید ندارد که بمقام صدارت کشور خویش

خواهد رسید ولی در هر حال از یاد آوری این مطلب نیز دستخوش نگرانی میشده چون هر یک از دو پادشاه قبلی قاجار صدراعظم خود را کشته بودند بنابراین وقتی که این مقام باو پیشنهاد شد در صدد برآمد که صلاح را بر جاه طلبی ترجیح دهد و از قبول عنوان صدارت که معمولاً به نخست وزیر میدادند امتناع ورزد و در عوض، مقام پائین تر امیر نظام را حفظ کند .

موقعی که وزیر جدید بزماداری ایران رسید تمام قسمتهای مملکت را گرفتار آشفتگی یافت ولی وی کسی نبود که از مشکلات دچار واهمه شود و باشهامت بسیار کوشید همه قسمتهای دستگاه مملکتی را اصلاح و راه تقلب های گوناگون و از جمله خرید و فروش مقامات رسمی را سد کند و پیدرنک برای اصلاح وضع لشکر اقدام کرد، طبقه روستایی را از زیر فشار ظلم و اجحافی که بدان دچار بودند نجات بخشید و تمام سیستمهای مالی مملکت را تغییر داد. در ابتدای حکومت امیر این نکته خاطر نشان میشد که نباید به قول و گفته های او اعتماد چندان نمود چون بهر صورت او نیز یکی از افراد ایرانی بود ولی وزیر در هر موردی درست بر طبق مقصود خود عمل میکرد و اگر تمام اقدامات او قرین توفیق نشده باشد باید آنها به یاری محدود و همکاری اندکی که از ناحیه دیگران دیده است نسبت داد نه بواسطه نقصان فطانت یا فقدان پشتکار شخصی. وی باسانی به انجام دادن امری قول نمیداد ولی موقعی هم که بعمل کردن کاری قول میداد اجرای آن تردید پذیر نبود. مأموریتی که امیر در پیش داشته بسیار سنگین بود، ایالت خراسان بر ضد شاه قیام کرده بود اگر اقدامات دولت جدید مؤثر واقع نمیگردید اغتشاش از دنبال آن فرا میرسید. در این هنگام آشکارا پیش بینی

میکردند که دوره حکومت قاجار بزودی سپری و ایران تجزیه خواهد شد. خوشبختانه این پیش گوئی شوم تحقق نیافت و بواسطه انتقال حاجی میرزا آقاسی به کربلا که در نتیجه قوم و خویش پرستی و بداداره کردن امور حکومت، موجب آشفتگی عمومی شده بود فکر مردم راحت شد همان کسی که طغیان خراسان را نتوانسته بود از بین ببرد. حمزه میرزا که فقط سه هزار تن سرباز پیاده آذربایجانی در ارگ شهر همراه داشت نتوانست برضد سالار که پانزده تن در اختیار داشت و نیروی او بواسطه رسیدن نفرات کمکی از نواحی مختلف خراسان تقویت شده بود اقدام مؤثری بکند. تمام سران این ایالت باستثنای یکی دو تن در صف شورشیان درآمدند و احساسات مردم نسبت به سالار دلیر و مودب گفته بودند که تقریباً پپایه ستایش رسید. از طرف دیگر یار محمدخان هرات در این موقع بعزم کمک شاهزاده والی محصور با دوهزار سوار افغانی وتدارك کلی به مشهد آمد، اگر علتی برای این امر باید ذکر شود دلیل آن غیر از علاقه باطنی اهل شرق بدخالت در آشوبگری، قول معوق حاکم خراسان در دادن بیست قطعه توپ ومقدار زیادی تفنگ به امیر هرات و بعلاوه تسلیم دو نقطه در سرحد خراسان بوده است مشروط بر آنکه امیر در خاموش کردن شورش مشهد او را کمک کرده باشد. پس از چندی زدوخورد، نیروی مشترك امیر هرات وحمزه میرزا پی بردند که نتوانسته اند به پیشرفت چندانی نایل آیند پس برای خاتمه جنگ و جدال مذاکره را شروع کردند. جعفرقلی خان بجنورد که تا این موقع در دستگاه امیر هرات توقیف بود از جانب سرانی که با او به نزاع برخاسته بودند نزد سالار رفت ولی این رئیس طایفه نامناسب ترین نماینده ای بود که میتوانستند انتخاب کنند زیراوی در آتش انتقامجویی

از یار محمدخان و قوای او که وی را دیر زمانی علی‌رغم آداب‌مهمان‌نوازی باز داشت کرده بودند میسوخت و بدسته دوست خود سالار پیوست و از بازگشت به اردوگاه دشمن امتناع ورزید. حال سردار افغانی توجه خود را به عده سواری که برای خرابی ناحیه سرحدی هرات فرستاده شده بود معطوف ساخت شاهزاده والی خراسان ناگزیر شد ارگ شهر مشهد را تخلیه و بطرف مرز افغانستان عقب‌نشینی کند.

امیر نظام لشکری در حدود شش هزار تن پیاده از تهران برای کمک والی خراسان فرستاد، سلطان مراد میرزا که فرمانده این قوا بود شهر سبزوار را محاصره کرد. دفاع این شهر بر عهده فرزند جوان سالار بوده ولی سبزوار مقاومت نمود و بزودی محاصره از بین رفت. سلطان مراد میرزا غافل از آنکه محل مستحکمی را در پشت سر خود باقی نگذارد روانه قوچان شد و در راه چندین ده را غارت کرد و آذوقه فراوانی برای نفرات خود فراهم نمود و بعضی از سران مهم زیر بیرق او گرد آمدند و بوسیله دوستان این حضرات، سعی کرد با اهالی مشهد ارتباط ایجاد کند. برادر او حمزه میرزا در این موقع در بیست و چهار میلی هرات اردوگاه داشت، سالار همکاری بعضی از متحدین خود را که کمک آنها برای پیشرفت منظورش تأثیر بسیار داشت از دست داد. سران مازندران بواسطه سیاست زننده حاجی میرزا آقاسی برضد دولت شاه به مخالفت و بلکه شورش برخاستند اما با ضمانت وزیر مختار انگلیس در دربار که جان ایشان در امان خواهد بود، درطبق درخواست خودشان و تمایل شاه آنها بدون تأخیر به دربار آمدند و مورد استقبال لطف‌آمیزی واقع شدند.

در حالیکه خراسان هنوز وضعی منفوش داشت اقدامات مربوط به بهبود وضع قسمتهای دیگر ایران در هر مرحله با مشکلات تقریباً حل

ناشدنی روبرو میگردد، امیر نظام از دوروثی و فرومایگی همه درباریان اطلاع کامل داشت و تامدتی نتوانست با اطمینان خاطر کسی را برای همکاری در رفع تقلبات و استقرار حکومتی قرین عدل و دادانتخاب کند. ولی خود امیر همانقدر که وجداناً عزم خدمتگزاری داشته با زحمت بسیار روزها و هفته‌ها از صبح زود تا دیرگاه شب در پیشرفت‌والا ترین خدمتی که ممکن است نصیب کسی بشود کار میکرد و از مشکلاتی که در راه خود داشت و تحریکاتی که ناگزیر از رفع آنها بود درمانده و دلسرد نمیشد. امیر مورد اعتماد بی‌پایان شاه بود که بدون آن انجام دادن هیچ کاری امکان نداشت ولی او برای جلب همکاری کسی که بعد از خودش حداعلای نفوذ را در ذهن شاه جوان داشت توفیق بدست نیاورد. در سرزمینی که از شاه تا طبقات پائین هر فردی به اطرافیان خود ظنین است فقط یک‌تن وجود داشته که در هر صورت برای شاه با اطمینان خاطر، مشاوره حقیقی و یاری صمیمی بشمار میرفته است. وضع و نفوذ ملکه مادر ارتباط کامل با هستی و توفیق شاه داشته بنا بر این به اندرزه‌های او بدون مؤظن یا ناشکیبائی گوش میداده است. انسان باسانی پی نمیرد که چه علت‌هایی مانع از ابراز اعتماد ملکه مادر به امیر نظام شد، ممکن است وی از نتیجه اقدامات اصلاحی که وزیر اراده داشت آنها را انجام دهد و تأثیر آن اقدامات در میان سران خودخواه ایرانی نگران شده باشد و شاید هم او را اقناع کرده بودند که امکان نداشت نجبای دیرین کشور زیر بار قوانینی بروند که بوسیله فردی فاقد نسب خانوادگی وضع گردیده بود. در نتیجه تخت و تاج فرزندش در مخاطره بود و شاید هم رویه علیا حضرت مبتنی بر علتی کوچک‌تر یعنی حسادت از نفوذی بوده که امیر در فکر پادشاه داشته است، ولی بهر دلیلی که متصور بود مادر شاه

نیز نفوذ خود را بر ضد امیر بکار انداخت و با عده زیادی از متنفذان و اشخاص ناراضی که در نتیجه اقدامات امیر مداخل غیرقانونی ایشان از میان رفته بود همدستان شد. اما در ابتدا این تحریکات اثری در ذهن شاه نکرد و اگر او فقط از رأی خود پیروی میکرد شاید امیر میتوانسته ایران را مدتی از وضع آشفته‌ای که همواره بدان دچار بوده است نجات بخشد.

ولی نباید تصور کرد که امیر یکه و تنها قادر بوده سیرت و صفات همه ملت ایران را تغییر بدهد و یا میتوانسته از عهده اثراتی برآید که با تأثیر اقلیم، عادات مذهبی توأم بوده است وی شاید میتوانسته در دوره حیات خود درین مورد تأثیر کلی بنماید ولی جای تردید بسیار بود که زمامدار بعدی در دستگاه حکومت شاه به پیروی از اقدامات اصلاحی امیر علاقه ای میداشته و بنابراین در هر حال ایران بوضع ناهنجار تمام کشورهای اسلامی که تابع اصلاحات خارجی نبوده‌اند گرفتار میآمده است.

سبک حکومت امیر از روی تجربه نافع‌ترین طریقه بحال مردم شرقی بوده است یعنی حکومت‌قرین اقتدار که توأم با افکار روشن و اصلاحات باشد. وی هرگز ادعا نکرده است که در پی تربیت مردم یا بفکر پی بردن به تمایلات ایشان بوده است و اعتراف میکند که دنبال تأمین رفاه حال و جلوگیری از امیال ناروای آنها بوده است ولی وزیر هدفی بسیار عالی‌تر داشته و میخواست است اثر اقداماتش پایدار بماند و توفیق رویه او لااقل تغییر کلی در اخلاق و رفتار ایرانیان ایجاد میکرده است. اولین فکری که با شنیدن نام ایران در ذهن مرد هوشمند پیدا میشود طرز پرطمطراق و سنگینی است که در ظرف دوهزارسال آثار شعرا و تاریخ‌نویسان سرزمین آتش پرستان در ترکیب سیرت ایرانی پدید آورده

است، امیرنظام تصمیم گرفت عبارات والفاظ بیمعنی و نفرت‌انگیزی را که فقط شایسته بندگان وانگل‌ها است از میان ببرد، ازینرو دستخطی صادر و در عریضه‌ها و اوراق رسمی در خطاب‌ها و استعمال پیش از یک عنوان خاص «جناب» را ممنوع کرد و هر فردی از طبقه پایین‌تر را باید متناسباً با عنوان سبک‌تری خطاب نمود. مردم از شنیدن این موضوع که وزیری از پذیرفتن عناوین تملق‌آمیز روگردان بوده متحیر شدند ولی فرمان او را اطاعت نمودند و شاید نفرت کمی از فقدان این اصطلاحات پرآب و تاب و بیمعنی که گوششان از دیرزمانی بان عادت کرده بود ابراز تأسف کردند.

تباهی اخلاقی و بی‌صفتی ایرانی بدبختانه ضرب‌المثل است و امیر نظام برای ریشه کن کردن این مفسد دیرین از رگ و خون هموطنان خود هیچ تردیدی ننمود، در از بین بردن حماسهای عمومی تهران که مرکز فسق و هرزگی شده بودند و در مجازات کسانی که از این راه منافع میبردند تا خیری روانداشت.

از تمام صفاتی که سیرت ایرانی را تشکیل میدهد و بعد از خودخواهی بی‌حد و حساب در میان آنها رواج بسیار حاصل کرده است حرص پایدار در کسب مال و جمع ثروت از راه غیر حلال است. کلمه مداخل که برای آن ترجمه متناسب نمیتوان یافت در گوش ایرانی اثر مطبوعی دارد که فهم آن برای فردی غیر ایرانی آسان نیست. مداخل یعنی آنچه انسان بوسیله رشوه از راه تقلب و کلاهبرداری و وسایل ناپسند دیگر تحصیل کند. هر مأمور ایرانی بیشتر دنبال مداخل است نه در پی مزد و مزدی را که بعنوان مقرری دریافت میدارد وسیله کافی برای ابراز هنر و استعدادی که بیشتر ایرانیها بعد اعلی دارند یعنی برای خودنمایی

و ریاکاری و بلند پروازی و زورگویی فراهم نمیسازد و بنابراین مقامی که درآمد محدودی دارد و فرصت تحصیل مداخل پیش نمیآورد از لحاظ ایرانیان شغل و سمت ناچیزی محسوب میشود. امیر نظام که به هیچوجه در مظان رشوه گیری نبود عزم خود را جزم کرد که رویه رشوه خواری تام و تمامی را که در پیرامون خود میدیده است از بین ببرد و رفته رفته توانست در جلوگیری از فساد به اقدامات مؤثری پردازد ولی کار دیگری را که بر عهده گرفته بود پیش از حد طاقت پشتکار و اقتدار وی بوده است و آن موضوع دسته بازی است دسته بازی یا فرقه بازی را در ایران اصولاً بوسیله نمایشهای هر ساله و تعزیه های راجع به مصیبت ها و شهادت امام حسین علیه ای پا برجا نگاه میدارند. در طی ماه محرم تمام سکنه سراسر شمال ایران تا سرحد جنون تحریک و تهییج میشوند، با آنکه سران عمده اسلامی معتقدند که این دسته بازی و تعزیه درخورشان اصحاب حضرت محمد نیست. امیر نظام کوشید که در این مورد از نفوذ مقامات روحانی بهره مند و مانع مراسم تعصب بازی مانند تعزیه ایرانیان بشود. شیعه های عراق و آذربایجان برسم سالیانه عزاداری بقدری علاقه داشته اند که باسانی به منع آن تسلیم نشده اند و امیر با اکراه تمام ناگزیر شد که اجازه دوام آنها صادر کند.

بزودی پس از ورود شاه به پایتخت هیاتی سلطنتی مأمور شد که بوضع مالی مملکت رسیدگی و برای استحضار همایونی بیانیهای حاوی درآمدها و مخارج کشور تهیه نماید. در این موقع هزینه خیلی بیشتر از عایدات بود و بنظر میرسد که یکی از وسایل جلب قلوب، مرسوم حاجی میرزا آقاسی آن بوده که بندرت به تقاضاهای مستمری پاسخ منفی میداده و بلکه هیچوقت عریضه های تفویض وجه یا برقراری مستمری وارد

نمی‌کرده، وی بطور کلی فقط به افراد طایفه خود وجه نقد پرداخت می‌کرد و اما عادت داشت که امریه‌های دولتی در این باب به مقامات مختلف حکومت‌های ایالتی صادر نماید و گفته‌اند که وی بهیچوجه توقع نداشته که بان دستورها ترتیب اثری داده شود، استنباط فرمانداران نیز جز این نبوده است. در نتیجه امریه‌های مزبور بندرت اجرا میشد و یا اصلاً بمرحله اجرا نمی‌رسید. التفات بذل و بخشش نصیب حاجی و بدنامی نکول دامنگیر حکام می‌گردید. نتیجه این رویه جلب قلوب که کاملاً شرقی است آن شد که امیرنظام عهده دار مبالغ هنگفتی از دیون دولت گردید وی می‌باید یادیون مزبور را پرداخت کند و یا بواسطه رد کردن حواله‌های وزیر سابق لطمه به اعتبار شاه وارد سازد. بیشتر ایرانیان ترجیح می‌دادند که از انجام دادن هر یک از دو ترتیب فوق شانه خالی نموده دست‌آویز ماهرانهای فراهم سازند و از مناقب امیر بوده که با شهامت تمام برفع مشکلات آن کار پردازد. شاید هیچ مستوفی دچار وضع دشوارتر از آنچه میرزاتقی‌خان در ابتدای سال ۱۸۴۹ بدان گرفتار شده بود هرگز نشده باشد.

پس از جلوس شاه هیچگونه وجهی بخرانه دولت نرسید از طرف دیگر بار مخارج بسیار سنگین شد لشکری که در میدان جنگ خراسان بودند برای تأمین وضع خود کاملاً به کمک حکومت مرکزی اتکا داشتند و دولت هم فاقد اعتبار لازم بوده که یگانه وسیله اطمینان و استقرار بشمار میرفته است. علاوه بر اشکالات مالی که برفع آنها ناگزیر بودند مایه تصدیعی که موجب نگرانی شد اقدام به آزرده‌گی و کسر درآمد و مال آن همه افراد بانفوذ و بی‌بندوبار یعنی سرهنگ‌هایی بود که لباس و پول بعنوان افواجی دریافت می‌کردند که وجود خارجی

نداشته‌اند. گاردهمایونی در زمان فتحعلی‌شاه گروهانی کافی مرکب از ششصد سوار بود، در دوره نواده پادشاه مزبور عده آن روی کاغذ به چهار هزار تن رسید و در موقع احضار فقط سیصدتن بودند و وضع دستگاه های کشور کاملاً مانند وضع و حال لشکری بود عده کشیری از حق مستمری سرشار که حاجی میرزا آقاسی برقرار کرده بود برخوردار بودند بی آنکه این مستمریها بمناسبت کمترین خدمت از ناحیه افراد باشد و بسیاری از این مستمری بگیرها از طبقات روحانیان و متنفذان بودند که ناگزیر انصراف ایشان از دریافت آن وجوهات دشوارتر بود. با وجود این امیر با استقامت رأی برای کاستن هزینه دولت و قطع یا کم کردن مستمری‌های ملاها و شاهزادگان عاطل اقدام کرد. از لحاظ ایرانیان غیر عادی‌ترین و دور از انتظارترین رویه او این بوده که بهیچوجه برشوه گرفتن اعتنایی نداشته است و چون وضع و حال این بوده و جهی را که او از دریافت آن امتناع مینموده صرف غرضرانی نسبت بوی و مزاحمت او میگردد شاه در برابر تحریکاتی که نزد او برای برکناری امیرنظام میکردند استقامت مینمود. اعلیحضرت حتی در صدد برآمد که علی‌رغم میل مادر خود و تمام منسوبانش یگانه دختر او را به وزیر بدهد بنا بر این متنفذان ناراضی که از تحریک شاه در عزل امیر مأیوس شده بودند برای انفصال او به موجبات دیگری متوسل شدند.

در این موقع در ارگ تهران بالغ بر دو هزار و پانصدتن سرباز متعلق به تیپ آذربایجان بودند، این افراد را با دادن رشوه و ادار به طغیان و خواستار قتل صدراعظم نمودند. در ۱۱ مارس ۱۸۴۹ پادگان ارگ تهران از اطاعت امر فرماندهان خود امتناع ورزیدند و بسمت خانه امیرنظام حرکت کردند و در جلو خانه او با فریاد ناسزا پرداخت

مواجب عقب افتاده خود را درخواست کردند ولی آنها را به مراجعت در قرارگاه خود تشویق نمودند و قول دادند تا روز بعد شکایت آنها رسیدگی و اگر موضوع حقیقت داشت جبران شود. روز بعد نفرات مزبور بی اسلحه از پادگان خارج گردیدند و افراد گارد صدراعظم مواجه شدند که بسمت جمعیت آشوبگر تیراندازی کردند که در نتیجه آن نفرات مبهوت برای گرفتن اسلحه بطرف سربازخانه شتافتند و جمعاً مراجعت کردند و فریاد انتقام برضد امیر میکشیدند. در این میانه وزیر دخالت دوستانه کاردار سفارت انگلیس را خواستار شد، این افسر سابقاً در خدمت لشکر ایران بوده و آشوبگران بگفته او گوش دادند ولی مساعی او برای از بین بردن طغیان تأثیر قطعی نبخشید.

سربازان عصبانی متفقاً عزل امیر یاقتل او را تقاضا داشتند و دیگر سخنی از پرداخت حقوق عقب افتاده در میان نبود. شاه در ابتدای امر وسایل کافی برای خاموش کردن طغیان نداشت و چنین بنظر میرسید که ممکن بود مجبور به تسلیم و یا فشار خطرناک گروهی مسلح بشود. در این وضع بغرنج صدراعظم داوطلب کناره گیری از مقام صدارت شد و فوری ارگ تهران را ترك و در خانه میرزا آقاخان منزل کرد که خدماتش در این مورد او را مشمول اعتماد کامل شاه و امیر نظام ساخت. در این وضع و حال حمایت یکی از نجبای عمده قدیمی ایران از داماد بی نسب شاه ارزش فراوان داشت ولی دولت را تابع قید سنگین تری در برابر امام جمعه تهران قرار داد. این وجود عالیجاه نفوذ بسیاری در میان مردم داشت و بدستور او دکانهای بازار و کاروانسراها رابستند و برای استقامت در مقابل سربازان شورشی مسلح شدند. سکنه شهر که بهیچان آمده بودند با تأیید شاه و وزیر، مشمول اندرز و دعای

امام جمعه شدند، سفارتخانه های خارجی نیز باطناً از آنها حمایت کامل مینمودند این عده برای سربازانی بی افسر قدرت مہیبی بشمار میرفتند و همینکه یکی از دسته ها بسر خدمت رفت نتیجه طغیان مزبور دیگر جای تردید نبود. از تفرات تقاضا شد که از گفتار آن افسر انگلیسی که زیر دست او تعلیم یافته بودند سرباز نزنند. با این ترتیب خطری که متوجه دولت شده بود از بین رفت و امیر نظام بی سروصدا برای انجام دادن امور صدارت به محل کار خود مراجعت کرد. در همین اوان به واسطه کناره گیری جعفرقلی خان سردار بجنورد ضربت قاطعی بشورشیان خراسان رسید، سردسته مزبور با سالار اختلاف پیدا کرد و در نتیجه فرصت رامغتنم شمرده از شاه التماس عقونمود امیر بشرطی با آن موافقت کرد که سردار بخدمت خود باز گردد و در ورود به تهران بر طبق قولی که باو داده بودند مورد استقبال واقع گردید.

در این موقع قلعه سبزوار به لشکر شاه تسلیم شد اما بواسطه بدرفتاریهایی که سربازان شاه در آن شهر مرتکب شده بودند اهالی مشهد را که تمایل به پیروی از رویه سکنه سبزوار داشتند از آن کار بازداشت. در همین وقت حاکمی ترك از اغتشاشی که در سراسر ایران وجود داشت سوءاستفاده نمود و منطقه مرزی قطور را برخلاف متن قراردادی که بین ایران و عثمانی در ارضروم امضا شده بود تصرف کرد و با وجود اعتراضات دولت عثمانی در تصرف قطور پافشاری نمود.

تا موقعیکه سرنوشت خراسان روشن نمیشد امکان نداشت بتوان گفت که اقتدار شاه یا وضع وزیر او قرین اطمینان باشد و خیلی بعد از آن تاریخ حاکم اصفهان توانست شورش را که در آنجا بروز کرده بود خاموش کند ولی در همان موقع سردار بمپور در بلوچستان فرصت

را غنیمت دانسته علم طغیان بر افراشت. دولت نیروی نظامی در رودبار برای مقابله با او فراهم ساخت ولی بدو ترجیح داد که با سردسته شورشی از راه مذاکره وارد شود. این رویه مدارا نتیجه نداد و قوای دولتی بمپور را تصرف کردند. بمپور دو بیست و چهل میل از رودبار فاصله دارد و دو سوم این راه در ناحیه بیابان خالی از سکنه است در این موقع بود که از طرف شاهزاده والی کرمان بدولت شاه پیشنهاد شد که بر ایالت سیستان بتازند تا مانع غارتگری بلوچ ها در حدود یزد و کرمان شوند. بعضی از خانهای سیستان در آن اواخر از شاهزاده مزبور بمنظور تأمین تفوق در ولایت اجدادی خود استمداد نموده بودند، بلوچ های سیستان رفته رفته بر افرادی که در آنجا اقامت طولانی تری داشتند و میان خود دچار تفرقه بودند برتری می یافتند.

طایفه کیانی سیستان که لاف میزدند از پادشاهان باستانی ایران نسب میبردند مدتهای مدید فرمانروای آن حدود بودند ولی این طایفه را اقوام دیگری که برضد آنها همدست شده بودند از جلال آباد طرد کردند. رئیس یکی از این طوایف که از تیره بلوچ نبود سربندی نام در این موقع از همه بیشتر در سیستان نفوذ داشت ولی پس از وفاتش فرزند او نتوانست آن مقام شامخ را نگاهداری کند و برای آنکه بتواند عموی خود را برکنار سازد با اکراه از والی کرمان استمداد نمود، عموی دیگر او نیز برای کمک بهمین شاهزاده مراجعه کرده بود شاهزاده والی کرمان پی برد که فرصت مناسبی پیش آمده تا ادعای مبهم سرور خود را درباره حق حاکمیت ولایت سیستان تثبیت نماید. راهی که لشکر ایران میتواند از کرمان به سیستان برسد از طریق قهرود ' بم قروق و تریج بود و سپس از راههایی که در نقشه آن حدود علامتی ندارند.

مسافتی جمعی بالغ بر چهار صد و پنجاه میل که قسمت اعظم آن بیابان است و در بعضی از نقاط چاه برای تحصیل آب هست پیشروی کردن در چنین راهی آنهم در مقابل بلوچهای آرام ناپذیر که ممکن بود گردنه ها را سد کنند دور از اسکان سینمود و حتماً توأم بادشواربها و سختیهای بسیار بود. شاید ترس از این وضع و یا بنابراین حقیقت که امیرنظام گرفتاریهای فراوانی برای صرف منابع دولتی داشت صدراعظم را ناگزیر کرد که پیشنهاد شاهزاده کرمان را در حمله به ولایت سیستان رد کند.

محاصره مشهد هجده ماه دوام یافت، برای آن عده از مردم ایران که به استقرار امور امیدوار بودند مایه نگرانی بود و برای دسته ای که بدخواه دولت مستقر در تهران بودند وسیله خوشوقتی فراهم میساخت. در این دوره دو تن از رجال از قلمرو شاه دور و در تبعید بودند که با نفوذترین و شاید هم شایسته ترین سیاستمداران ایرانی محسوب می گردیدند، یکی از این دو تن عموی شاه بهمن میرزا بود که در جریان کار آصف الدوله در مشهد دخالت داشت و معروف بود که آصف الدوله تاج کیانی را باو وعده داده بود و کشف این توطئه موجب شد که بهمن میرزا از حکومت آذربایجان محروم و مجبور گشت که به گرجستان پناهنده شود و در آنجا زیر حمایت روس قرار گیرد. سیاستمدار مطرود دیگر ایرانی آصف الدوله دایی محمدشاه متوفی بود به امیرنظام تاکید شده بود که این دو تن تبعیدی نامدار را بازگرداند. راجع به بهمن میرزا امیر گفت که اگر اجازه بازگشت به کشور خود را تحصیل نماید ثروت و نفوذ و محبوبیت او سبب خواهد شد که ایالت آذربایجان را مجدداً بچنگ آورد و در این صورت با احتمال قوی در صدد استقلال آنجا برآید. در مورد آصف الدوله اظهار داشت اگر اجازه مراجعت به ایران بدهند در حینی

که پسرش در حال شورش است وانمود خواهد شد که شاه از عهده برطرف کردن آن بوسیله نیروی نظامی بر نیامده و بلکه مجبوره سازش با شورشیان شده است. به سلطان مراد میرزا دستور دادند که هر طوری ممکن است به محاصره مشهد خاتمه دهد، امیر قاصدی بآن شهر حامل پیغام و نامه مسالمت آمیز به سران آنجا فرستاد. مأموریت این شخص بکلی دچار شکست شد، همه پیشنهادهایی را که دستور داشت ابلاغ کند فوری رد کردند و مجتهدان مشهد حتی در لزوم مرگ او پافشاری نمودند اما سالار نه فقط از وی حمایت کرد بلکه التفات بسیار نمود و او را به تهران عودت داد با پیشنهادی مبنی بر اینکه پسر فتحعلی شاه والی خراسان و سالار وزیر او بشود و دستور عقب نشینی سربازان آذربایجانی را بدهند ولی امیر این شرایط را نپذیرفت .

قبل از این دوره در ایران عادت بر این جاری بود که به افکار و خواسته های نمایندگان سیاسی خارجی در دربار ایران اعتنا و توجه فراوان می کردند و تامدتی نفوذ هیات سیاسی گاهی روسیه و گاهی انگلستان بسته به تمایلات شاه یا صدراعظم برتری می یافتند و این دخالت در امور داخلی ایران بعدی رواج حاصل کرده بود که نمایندگان سیاسی خارجی افراد اتباع شاه را تحت حمایت خود قرار میدادند بنابراین در موقع عزیمت شاه جوان از تبریز به تهران از کنسول انگلیس در آن شهر خواستار شده بودند که از ارامنه آنجا حمایت نماید. امیر نظام نسبت باین امر ابراز تردید و اظهار نمود که پرازنده دولتی نبوده است که خود بکار اتباع خویش نپردازد پس تصمیم گرفت که در این باره بر ضد دخالت خارجیها در امور اختصاصی ایران قدا علم کند . هر فرد بی طرفی باید

اعتراف کند که حق حمایت از اتباع شاه که وزیر مختارهای خارجی آنها تصدی میکردند با آنکه تا حدودی دولت ایران آنها تفویض مینموده با اصول حقوق بین‌المللی (۱) منافات داشته است ولی همینکه امیرنظام کمترین اشاره‌ای به این علاقه نمود تا از سوء استفاده مزبور جلوگیری کند وزیر مختارهای خارجی در دربار ایران بهیچوجه حاضر نشدند رسمی را که رعایت آن نفوذ فراوانی به ایشان در مورد صدر - اعظم و اتباع شاه میداده است از دست بدهند. وزیر مختارانی که در آن موقع مقیم تهران بودند چنان عزم سختی برای استقرار نفوذ خود در ایران داشتند که به اقدام امیر نظام و سعی او در استوار ساختن یک دولت پادشاهی قوی بر پایه قانون و عدالت توجهی نمودند. پیشنهادی کرده بودند که در اغتشاش خراسان از مساعی نیک نمایندگان گه‌های میامی روس و انگلیس بمنظور یافتن راه حل مطلوب بین

(۱) خانه سفیر چون تابع حمایت حقوق ملل است باید از هر گونه تجاوز مصون باشد... ولی مصونیت و آزادی خانه سفیر فقط مخصوص وزیر مقیم آنجا و افراد خانواده اوست چنانکه از اصلی نیز که بر آن مبتنی است این مطلب نیک همان است بنا بر این آبا سفیر می‌تواند از این ترتیب برای تبدیل خانه خود به پناهگاهی بمنظور جادادن و حمایت کردن دشمنان شهریار استفاده کند... چنین جریانی بکلی منافی با تمام وظایف هر سفیر و مخالف نیت و فکری است که باید سفیر سرشار از آن باشد و منظورهای قانونی خود که برای انجام دادن آنها اجازه ورود به کشوری را احراز میکند این مطالب را احدی انکار ندارد ولی من در این مورد گامی جلو نبر می‌گذارم و این موضوع را بصورت جدی با هر جامیکنم که هیچ شهریاری مجبور نیست اینگونه سوء استفاده را که برای کشورش خطرناک و بحال جامعه‌اش زهان آوراست تحمل نماید پس با سلطان است که در هر موردی امتیاز تصمیم کند و در نظر گیرد که حق پناهندگی که سفیری برای خود خواستار است تا چه اندازه مورد رعایت مهتواند باشد و اگر مربوط به مجرمی است که بازداشت یا مجازاتش برای دولت اهمیت اساسی دارد شهریار را نباید بر هایت مزیتی بمنظور لطمه یا تهاهی کار دولت که هرگز تفویض نشده است الزام نمود... کتاب قانون ملل تألیف: م. دو. و اول چاپ ۱۸۳۴

دولت و سران شورشی استفاده شود، امیردر ضمن تأیید اینکه شاه چه اندازه مرهون همراهی‌های خارجی بوده است معتقد بود که دخالت بیگانگان در امور ایران بعدی توسعه یافته که باحیثیت دولت ایران منافات داشته و بنابراین او نمیتوانسته است از آن وسیله برای انجام دادن منظور استفاده کند و گفته‌اند حتی اظهار داشت که برای ایرانی بهتر است با فدا شدن بیست هزار تن، اهالی مشهد به وظایف ملی خود بازگردند تا اینکه آن شهر از طریق دخالت اجنبی بدست شاه بیفتد.

محاصره مشهد بصورت‌های مختلف دوام یافت، یک بار لشکرشاه که در صدد برآمدن یکی از دروازه‌های شهر را بازکنند با شکست سختی برخورد کردند و بار دیگر در زدوخوردی که بین قوای محاصره کننده و محصورشدگان اتفاق افتاد و مشهدها قصد خروج کرده بودند شکست خوردند. در این ضمن ترکمنها که مائعی در راه خود نداشتند در سراسر خراسان به چپاول بسیار پرداختند هیچ کاروانی نمیتوانست سالم به هرات رفت و آمد کند، دهات خراسان را اعم از دور یا نزدیک راهزنان سنگدل غارت میکردند. در پایان سال ۱۸۴۹ فوج تازه‌ای از تهران به جبهه مشهد فرستاده شد ولی فرمانده آن بجای اینکه بقوای سلطان مراد میرزا ملحق شود صلاح در این دید که نفرات خود را دور از اردوگاه قوای محاصره کننده مستقر سازد، سالار از این خبط او زود آگاه گشت و عده‌ای در شهر فراهم ساخت و تلفات سنگین به قوای تازه نفس وارد آورد و سپس بدرون حصار مراجعت کرد. بدنبال عقب نشینی سالار فرمانده هنگ مزبور باحس غروری که هرگز از وجود ایرانی بدور نیست ادعای فتح و پیروزی نمود. تا این وقت راه شهر را بکلی

مسدود نکرده بودند یک دروازه تحت نظارت ترکمنها برای حمل آذوقه باز بود، محصورشدگان بواسطه ورود یکی از برادران سالار که سراسر ایران را بصورت زواران پیموده و مبلغ سرشاری همراه آورده بود دلگرمی بیشتری پیدا کردند اما سرانجام لشکر شاه برچند شهر دست یافتند و بقدری در تقویت وضع آنها مؤثر افتاد که اهالی شهر از ترس حمله که سرگرم تدارك وسایل دفاعی بودند ترجیح دادند باقوای سلطان مراد میرزا وارد مذاکره شوند . این مذاکرات ابتدا به تسلیم ارگ و سپس تمام شهر منجر گردید سالار به آستانه امام رضا پناه جست که از آنجا قهراً اخراج گردید و بوسیله سربازان شقاقی دستگیر و به اهالی مشهد پیشنهاد شد که در عوض غارت شهر صد هزار تومان تقدیم دارند. بردباری و انضباطی که لشکر ایران در این مورد نشان داد ناشی از صفات ممتاز فرمانده آن سلطان مراد میرزا بود که بعد اعلی نمودار گشت ولی پیروزی او در تصرف شهر مشهد تا حدی با لکه ننگی توأم گردید که باونسبت داده اند، سالار را با شکنجه و اذیت کرد تا خزاین شخصی و محل آنرا بروز دهد سپس سالار را حقاً بدلیل اینکه برضد سرور خود قیام کرده بود بقتل آوردند وسیله ای که برای کشتن او بکار بردند تیر کمان داستان های شرقی است حکم متشابهی نیز درباره یکی از برادرانش که شریک جرم او بود صادر نمودند .

فصل سیزدهم

طغیان پیروان باب - طرز اجرای مجازات اعدام در ایران - تصرف زنجان - قتل باب - معتقدات پیروان او - جدال بی نتیجه در زنجان - شجاعت بی پایان بایبها - شہامت زنان - خشنوتتہای دہشت انگیز - نمایش تعصب منہبی در تبریز - نتایج حکومت امیر نظام - اشغال آشورادہ بوسیله روسیہ ابالتہای بحر خزر - سقوط امیر نظام - مداخلہ ای بنفع او - میرزا آقاخان صدر اعظم - بکار بردن نفوذہایی در نزد شاہ برضد امیر نظام - رفتار ستودہ ہمسر صدر اعظم سابق - مرگ امیر - یادگیری از دورہ حکومت او .

امیدواری در این بود کہ تسخیر مشہد سبب پیدایش دورہ قرین آرامش و امنیتی بشود یا در طی آن امیر نظام مجال یاہداقدامات اصلاحی عمومی را کہ در ایران شروع کردہ بود تکمیل کند . ولی هنوز نظمی در آن سامان شروع نشدہ بود کہ اغتشاش در قسمت دیگر ایران بروز کرد، در یزد پیروان باب در بہار سال ۱۸۵۰ بصورت گروہ انبوهی اجتماع و حاکم شہر را مجبور نمودند کہ در ارگ پناہندہ شود و جمعیت آنجا را محاصرہ کردند، اما مجتہدان یزد کہ پی برہ بودند رواج مذہب باب ، قدمہ زوال قدرت ایشان است آنچه نفوذ در بساط داشتند در اختیار حاکم گذاشتند و بنام پیغمبر مردم شہر را در حملہ بہ کفار تحریک کردند و قوایی فراہم ساختند کہ بوسیله آن توانستند بایبہارا

شکست دهند و در نتیجه فداییان دین جدید به ایالت مجاور کرمان پناه بردند.

پیروان باب میپنداشتند که بدستور امیرنظام رهبرشان بعنوان کفر در زندان افتاد و کشتن او را حق و حتی ثواب میدانستند پس توطئه‌ای فراهم کردند که صدراعظم را از بین ببرند ولی نقشه آنها پیش از آنکه قوامی بگیرد کشف شد و مقصران دستگیر شدند، هفت تن از ایشان را محکوم بهرگ کردند و مورد اعدام این عده سبب این رسم شد که مجازات اعدام در ملاء عام برگزار شود، پیش از آن هم مرسوم بود که نفقات محکوم را در حضور شاه خفه میکردند. در موردی وقتیکه وزیر مختار روس در ایران بار مییافت از شنیدن فریادهای شدید در مجاورت خویش در باغ قصر سخت بوحشت افتاد و موقعیکه به تالار شرفیابی میرفت عده‌ای از میرغضببان را دید که اجساد نیمه‌جان چندتن را که تازه خفه کرده بودند کشان کشان میبردند. شاهزاده روسی بسیاریکه خورد و بالعن شدیدی خطاب به شاه و صدراعظم گفت به عقیده او انجام یافتن اجرای اعدام زیر نظر شاه روشی وحشیانه است. امیرنظام نظر وزیر مختار روس را در این باب کاملاً تصدیق کرد و فوری تصمیم گرفت که بآن رویه مورد ایراد خاتمه دهند.

نگرانی در این بود که منظره غیر عادی اعدام در ملاء عام در تهران سبب اضطراب عمومی بشود ولی در مورد اعدام توطئه کاران بایی چنین اضطرابی مشهود نگردید. بعضی از کسان استفسار میکردند آیا نسبت دادن نیت توطئه بر ضد متهمان ثابت شده بوده و آیا فقط وجود قصد جنایت مستوجب همان مجازاتی بوده که جنایت وقوع یافته

باشد اما جای انکار نبود که صدور حکم اعدام درباره بایبهای مزبور منحرف از دین اسلام بر طبق آیین محمدی صورت گرفته است . بهر یک از پیروان باب برای نجات شرط ساده‌ای پیشنهاد کردند که شعار اسلامی را بر زبان بیاورند و هیچکدام از آنها با چنین شرطی خریدار عفو نشد .

نمونه تازه‌ای بر موارد پیشین که تاریخ دنیا مشحون از آنست افزوده شد که سختگیری و مجازات در از بین بردن عقاید مذهبی بکلی بی اثر است، مجتهد بزرگ زنجان به اصول مذهبی باب گروید و برهبری وی پیروان این مذهب در آنجا قسمتی از شهر را تصرف کردند . پس از رسیدن این خبر به تهران اقدامات عاجل از جانب دولت برای خاموش کردن شورش بعمل آمد و این دال بر موفقیت امیر در اصلاحات لشکری او بوده که در ظرف پنج ساعتی که از وصول خبر اغتشاش به پایتخت گذشت لشکری از تهران در راه زنجان در حرکت بودند . سربازان ایران لباسی را که برای آنها تهیه شده بود پوشیدند و منظم‌آبیره و مواجب خود را دریافت داشتند سربازان ایران بطرز مقایسه ناپذیری بردبارترین و متحمل ترین و صبورترین افراد سپاهی در جهان‌اند و اگر حکومت امیر نظام پایداری بیشتری میداشت شاه ایران دارای لشکری میگردد مرکب از صد هزار سرباز تعلیم یافته و مجهز صدر اعظم اعلام داشته بود که چنین لشکری را فراهم مینموده و گمان نمیرود وی عزم خود را تغییر میداده و یا از هر تدبیری در افزایش قوه جنگی آنها که استقرار تخت و تاج قاجاریه با آن بستگی داشته غفلت می کرده است .

شورش زنجان در ماه مه ۱۸۵۰ اتفاق افتاد باینها مدتی در شهر باتمام غیرت و هیجانی که مخصوص گروندگان مذهبی جدیداست در برابر لشکر شاه از خود دفاع کردند. زنجان کرسی ناحیه ای بنام خمسه و در راه مستقیم بین تبریز و تهران واقع است، موقعیکه زنجان هنوز در محاصره بود بانی مذهب تازه را از زندانش در تبریز خارج ساختند و پس از تحقیقاتی درباره عقاید مذهبی او مقامات دولتی بدلیل انحراف از دین اسلام او را محکوم بمرگ کردند. پیش آمدی که پس از صدور این حکم اتفاق افتاد در واقع تقریباً باب را والاتر از همه مقامات فانی ایرانی قرار داد. دسته ای از سربازان را در میدان عمومی تبریز ردیف کردند، در جلو آنها مرد تیره بختی با دستهای بسته قرار داشت وی باب بود که بنا بود تیرباران شود، فرمانده این دسته دستور تیراندازی داد، سربازان فرمان را اجرا کردند دود تیرها پرده ای بر آن صحنه کشید و تیکه دودها بهوا رفت ناظران و سربازان با تعیر فراوان دیدند که هیکل باب بکلی ناپدید شد و فکر میکردند بی تردید او به آسمان صعود نموده چه در دنیا پیوسته میگفته که وی آسمانی است .

برای استقرار اطمینان بخش دین باب همین معجزه ظاهری کافی مینموده است ولی تصادفاً اتفاقی افتاد که برای آینده آیین باب مایه تأسف بسیار شد باین معنی که بانی آن (شلیک گلوله فقط طنابهای اطراف او را بریده بود) در میان پرده دود تفنگ، و تیکه سعی در فرار نموده راه عوضی پیش گرفته است، اگر او به بازار میرسید جان سلامت برده بود ولی از بد طالعی به کشیک خانه سربازان شتافت که از آنجا او

را بیدار باز آوردند و اعدام کردند. مرگ او از غیرت و ایمان پیروانش هیچ نکاست چون برطبق عقایدی که از وی آموخته بودند او در واقع فناپذیر نبوده، طرز برکات روحی او امکان تغییر داشته ولی روحش پیوسته پایدار بوده است و چنانکه تعلیم داده بود و مورد تردید نبود جسم فانی او از بین نمیرفته بلکه بصورت‌های دیگر تجدید حیات می‌نموده است و موقعیکه پیروان او مشاهده نمودند که همان بدن را به دستور حاکم سنگدل در درون خندق تبریز انداختند تا طعمهٔ سگ و شغال شود باز کمترین تأثیری در ذهن آنها نبخشیده است.

اصل اساسی دین باب بی‌اعتنایی کامل به وجود خیر و شر و امتناع از اعتقاد به آنست ولی هیچ چیزی کمتر از رفتار خود پیروان باب با این فرض بی‌انطباق نبوده و بجای آنکه گردش امور و تحولات و امکانات این زندگانی فانی را مانند ناظر آرام بی‌علاقه‌ای بنگرند سعی کردند که اصول مذهبی خود را قهراً بدیگران تحمیل نمایند. ایشان می‌گفته‌اند که زمین برای تملک بآنها رسیده بنابراین قانوناً حق داشته‌اند که بر اموال مخالفان مذهبی خود دست یابند و انکار نمی‌کردند که دوره سقوط آئین اسلامی فرا رسیده و کار عمدهٔ تعیین سرنوشت بدست ایشان افتاده‌است. در نظر آنها تحدیداتی که قرآن دربارهٔ مردها مقرر فرمود سنگین‌تر از آن بوده است که قابل تحمل باشد، برطبق اصول مذهبی آنها همه مردم یکسان خلق شده‌اند و احدی ناپاک نبوده‌است چون تمام افراد بشر و همهٔ مخلوقات دیگر ذی‌روح یا بی‌جان اجزای متعدد خداوند واحد قادر متعال بی‌زوال‌اند و شاید بمناسبت همین فکر بوده که باب با اعلام ناگهانی این کلام که وی خدا بوده پیروان خود را غرق در حیرت کرده است.

مقرر بود که پیروان باب تمام مایملک خود و از جمله زنان خویش را مشترکاً مالک باشند، زناشوئی را یکی از مراسم کودکانه قانون اسلامی عنوان می کردند که موقع حذف آن فرا رسیده بوده است. بایبها ادعای موروثی بمقامات عالی نداشته اند در نظر آنها برای هر نوع انتخاب رسمی فرمانروایان یا مریبان مورد لزومی در میان نبوده و فقط برتری مبتنی بر هوش و فطانت را قبول داشته و می گفته اند که این قوه هوش بدون کمک قوانین بشری هم خود را محسوس می ساخته است. برای افرادی که در اثر تعالیم باب دارای ضمیری روشن می شده اند واهمه دوزخ وجود نمیداشته، رهبرشان برای ایشان عیان نموده بود که بعد از این جهان مشقت بار قیامتی در پی نبوده و شرح سهمناک پیغمبر اسلام را درباره پل صراط و حوریان سیاه چشم که بر بالشت های سبز و فرش های رنگین نهان از انظار عام در غرفه های بهشتی تکیه زده اند مزاح بشمار می آورده است و می گفته اند که این کره خاکی پایدار است و خوف خلق در اثر تعریف عاری از حقیقتی که راجع بمرگشده است بيمورد است چون در واقع انسان فناپذیر نیست .

این معتقدات نشان میدهد که چرا بایبهای زنجان باشجاعت بی پایان از جدال یأس آمیزی برضد لشکر شاه دست نمیکشیدند، آنها به گوشه جنوب شرقی شهر رانده شدند و در آنجا سنگر بندی کردند و بر دیوارها سوراخ ساختند و با مهارت تمام از خود دفاع کردند و بواسطه تلفات، عده آنها رفته رفته کمتر شد ولی ضعف روحی در میان ایشان امکان نداشت. زنان آنها در شجاعت باندازه بانوان ساراگوس سزاوار ستایشند، ازاینکه در زنجان زنان فداکاری بوده اند جای تردید نیست

در زنجان زنان بواسطه شهادت معشوقان خود اشک بیجا تریخته‌اند بلکه سلاح برداشته و در دفاع از وضع خطرناک خود شرکت کرده‌اند و در بکار بردن سلاحی هم که انتقام خون معشوق آنها را میستانده‌ناشی نبوده‌اند. سیصد تن داوطلب متعصب برضد توپخانه و قوای شاه قد علم کردند و روز و شب از داخل سوراخ دیوارها تیراندازان ماهر ناظر حرکات دشمن بودند و از هر فرصتی که در نتیجه غفلت محاصره کنندگان پیش می‌آمده استفاده می‌نمودند، از لوله‌های آهن دو توپ ساختند تا در جواب گلوله‌های توپ‌هایی که از خارج می‌انداختند بکار برند و با آنکه این دو توپ در اثر شلیک صدمه یافت باز در مقاومت و پشتکار مدافعان اثری نداشت. ایشان پیشنهاد تسلیم را که فرمانده ایرانی پیغام فرستاده بود با پوزخند پاسخ دادند و شخص خوش نیت و شتابزده‌ای را که برای وساطت بین دو طرف جلو آمده بود درجا کشتند و امان از وقتی که ایرانیها بدست باینها اسیر میگشتند و گفته‌اند که مانند حیوان نسبت بآنها رفتار و آنها را بایک دست از تیر چوبی آویزان و کباب میکردند. مردی روحانی که سردسته مدافعان بشمار می‌رفت در انتظار پایان مطلوبی از آن زد و خورد بود چون یکی از همدستان دلاور برای اقل پاداش حکومت سرزمین مصر و بدیگران تصاحب دهات و شهرها را وعده داده بود. محاصره تمام تابستان سال ۱۸۵۰ دوام یافت، در ماه اکتبر سرهنگری بتیون صحنه عملیات را بازدید کرد و در سرزمینی که قرین پیروزی و سرافرازی شده بود جان سپرد. بنظر او ازین بردن ناحیه مورد دفاع زنجان بیشتر از سه ساعت وقت سربازان معمولی را نبایستی گرفته باشد ولی تا روزهای آخر سال، کار محاصره پایان نرسید ملا محمد